

راه‌های ابریشم

-
- سرشناسه: فرنکوپن، پیتر، ۱۹۷۱ - م.
 عنوان و نام پدیدآور: راه‌های ابریشم: نگاهی نو به تاریخ/ پیتر فرانکوپن؛ ترجمه سیمما مولایی.
 مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۰.
 مشخصات ظاهری: ۶۸۰ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۳۲۲-۷
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: The Silk Roads: a new history of the world, 2016.
 یادداشت: کتاب حاضر نخستین بار با عنوان «راه‌های ابریشم: تاریخ جهان از دیدگاهی نو» با ترجمه حسن افشار توسط نشر مرکز در سال ۱۳۹۹ منتشر شده است.
 یادداشت: کتابنامه.
 یادداشت: نمایه.
 عنوان دیگر: راه‌های ابریشم: تاریخ جهان از دیدگاهی نو.
 موضوع: تاریخ جهان
 موضوع: World history
 موضوع: راه‌های تجاری — تاریخ
 موضوع: Trade routes -- History
 موضوع: شرق و غرب — تاریخ
 موضوع: East and West -- History
 موضوع: امپریالیسم — تاریخ
 موضوع: Imperialism -- History
 موضوع: برخورد فرهنگ‌ها — تاریخ
 موضوع: Culture conflict -- History
 موضوع: فرهنگ‌زدایی — تاریخ
 موضوع: Acculturation -- History
 شناسه افزوده: مولایی، سیمما، ۱۳۲۹ -، مترجم
 رده‌بندی کنگره: D ۲۱/۳
 رده‌بندی دیویی: ۹۰۹
 شماره کتاب‌شناسی ملی: ۸۴۷۰۵۹۵
-

راه‌های ابریشم

نگاهی نوبه تاریخ

پیتر فرانکوپن

ترجمهٔ سیما مولایی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Silk Roads
A New History of the World
Peter Frankopan
Vintage Books, 2017



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۶۶۴۰ ۸۶۴۰

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

پیتر فرانکوپن

راه‌های ابریشم

نگاهی نو به تاریخ

ترجمه سیمای مولایی

چاپ اول

۷۷۰ نسخه

زمستان ۱۴۰۰

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۳۲۲-۷

ISBN: 978-622-04-0322-7

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

۷	پیشگفتار.....
۱۷	۱. برپایی راه ابریشم.....
۴۹	۲. راه دین‌ها.....
۷۱	۳. راه شرق مسیحی.....
۹۵	۴. راه انقلاب.....
۱۱۵	۵. راه سازش.....
۱۴۱	۶. راه خز.....
۱۵۹	۷. راه برده‌ها.....
۱۸۳	۸. راه بهشت.....
۲۰۹	۹. راه جهنم.....
۲۲۹	۱۰. راه مرگ و نیستی.....
۲۶۱	۱۱. راه طلا.....
۲۹۹	۱۲. راه نقره.....
۳۲۷	۱۳. راه شمال اروپا.....
۳۵۳	۱۴. راه امپراتوری.....
۳۷۳	۱۵. راه بحران.....
۳۹۱	۱۶. راه جنگ.....
۴۲۵	۱۷. راه طلای سیاه.....
۴۴۷	۱۸. راه سازش.....
۴۶۵	۱۹. راه گندم.....
۴۸۹	۲۰. راه نسل‌کشی.....
۵۱۵	۲۱. راه جنگ سرد.....
۵۳۹	۲۲. راه ابریشم آمریکایی.....
۵۵۹	۲۳. راه رقابت ابرقدرت‌ها.....
۵۸۱	۲۴. راه فاجعه.....
۶۱۷	۲۵. راه تراژدی.....
۶۴۱	پسگفتار: راه ابریشم جدید.....
۶۵۹	نمایه.....

پیشگفتار

در کودکی یکی از باارزش‌ترین داشته‌هایم نقشه‌ای بزرگ از جهان بود که روی دیوار کنار تختخوابم آویزان بود و هر شب پیش از آن‌که بخوابم به آن خیره می‌شدم. چیزی نگذشت که اسم‌ها و موقعیت جغرافیایی همه کشورها را به خاطر سپردم و نام پایتخت‌هایشان را یاد گرفتم و می‌دانستم کنار چه اقیانوس‌ها یا دریاهایی جای دارند، آب چه رودخانه‌هایی در آن‌جا روان است، و کویرها و رشته‌کوه‌های مهمشان کدام‌اند و از تصور ماجراجویی‌ها و خطرهایی که آن سرزمین‌ها در بر داشتند به هیجان می‌آمدم.

بزرگ‌تر که شدم، از دید تنگ‌نظرانه درس‌های جغرافیا در مدرسه که فقط بر اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا تمرکز داشت و بیشتر کشورهای دیگر جهان را نادیده می‌گرفت آشفته می‌شدم. در کلاس به ما درباره رومی‌ها در بریتانیا، فتح بریتانیا به دست نورمان‌ها در سال ۱۰۶۶م، هنری هشتم و خاندان تودور، جنگ استقلال آمریکا، صنعتی شدن کشور در زمان ملکه ویکتوریا، نبرد سُم در جنگ جهانی اول، و فراز و فرود آلمان نازی آموزش می‌دادند. به نقشه‌ام نگاه می‌کردم و می‌دیدم چه بخش‌های بزرگی از جهان نادیده گرفته شده‌اند.

برای زادروز چهارده‌سالگی‌ام پدر و مادرم کتابی نوشته مردم‌شناسی به نام اریک وولف به من دادند که در واقع جرقه‌ای بود که آتش را شعله‌ور کرد. وولف نوشته بود که بنا به تاریخ سرسری تمدن که در اروپا پذیرفته شده است، «روم از یونان کهن زاده شد، اروپای مسیحی از روم زاده شد، رنسانس از اروپای مسیحی زاده شد، دوران روشنگری از رنسانس زاده شد، دموکراسی سیاسی و انقلاب صنعتی از دوران روشنگری زاده شد، و با گذر از صنعت دموکراسی ایالات متحده آمریکا بر پایه حق زندگی، حق آزادی و حق دستیابی به نیک‌بختی»^(۱) زاده شد. بی‌درنگ دریافتم که این همان داستانی است که به من گفته شده بود: روایت تکراری پیروزی‌های سیاسی و فرهنگی و برتری اخلاقی غرب. اما این داستان چندان درست نبود؛ روش‌های دیگری هم برای نگاه به تاریخ وجود داشت — راه‌هایی که برای گذر از آن نیاز به نگرستن به گذشته از دید پیروزمندان تاریخ اخیر نبود.

از همین زمان به تاریخ علاقه‌مند شدم. برای من ناگهان روشن شده بود که سرزمین‌هایی که جزء درس ما نبودند بی‌نشان مانده و زیر فشار گویش‌های سمج فراز اروپا خفه شده

بودند. از پدرم خواستم مرا به کلیسای اعظم هر فرورد مکان نگهداری «نقشه جهان»^۱ ببرد. در این نقشه قرون وسطایی بیت المقدس کانون توجه و مرکز جهان نشان داده می‌شود و انگلستان و دیگر کشورهای غربی در گوشه‌ای در یک طرف آن کشیده شده و بی‌ربط به چشم می‌آید. وقتی درباره جغرافیدانان عرب خواندم که کارشان با نقشه‌هایی انجام می‌شد که به نظر وارونه بود و دریای خزر در مرکز آن جا داشت، در شگفت ماندم — همین احساس دوباره به من دست داد هنگامی که از وجود نقشه‌ای ترکی از دوره قرون وسطی در استانبول آگاه شدم که شهری به نام بلاساغون در کانون آن قرار داشت، شهری که نامش را ننشیده بودم و در هیچ نقشه دیگری ندیده بودم و حتی موقعیت جغرافیایی آن تا این اواخر برایم روشن نبود در حالی که روزگاری آن شهر مرکز دنیا به شمار می‌آمد.^(۲) مایل بودم بیشتر درباره روسیه و آسیای مرکزی، ایران و میانرودان بدانم. می‌خواستم درباره پیدایش مسیحیت از نگاه آسیایی‌ها آگاه شوم و این که از دید مردمان شهرهای بزرگ قرون وسطایی — قسطنطنیه، بیت المقدس، بغداد و قاهره — جنگ‌های صلیبی چگونه بود. می‌خواستم درباره امپراتوری‌های بزرگ شرقی، درباره مغول‌ها و کشورگشایی‌هایشان، بیشتر بدانم؛ یا دریابم که دو جنگ جهانی نه از نگاه فلاندر و جبهه شرق، بلکه از نگاه افغانستان و هندوستان چگونه بوده است.

از این رو نیک‌بختی بزرگی بود که توانسته بودم در مدرسه زبان روسی یاد بگیرم. دیک هادون، آموزگار بسیار خوبم که در گذشته افسر اطلاعاتی نیروی دریایی بود، معتقد بود که درک زبان و روحیه روس‌ها با خواندن ادبیات درخشان روسی و گوش کردن به موسیقی روستایی آن سرزمین به دست می‌آید، و هنگامی که گفت به آن‌هایی که مایل‌اند زبان عربی هم آموزش می‌دهد، بیشتر شادمان شدم. آموزگارم این گونه شش نفر از ما را با فرهنگ و تاریخ اسلامی آشنا کرد و زیبایی زبان عربی کلاسیک را به ما شناساند. دانستن این دو زبان — روسی و عربی — کلید باز کردن درها به روی جهانی ناشناخته بود که در انتظار کشف شدن بود، یا این که، همچنان که خیلی زود دریافتم، در انتظار این بود که ما در غرب دوباره کشفش کنیم.

امروزه تلاش زیادی در ارزیابی آثار احتمالی رشد سریع اقتصادی چین انجام می‌شود، کشوری که بنا بر پیش‌بینی‌ها تقاضا برای خرید کالاهای تجملی در ده سال آینده را چهار برابر خواهد کرد، یا دگرگونی‌های اجتماعی در هند بررسی می‌شود، کشوری که مردمش بیشتر به تلفن همراه دسترسی دارند تا توالت‌های بهداشتی.^(۳) اما هیچ کدام از این بررسی‌ها چشم‌اندازی دقیق از گذشته و امروز جهان ارائه نمی‌دهند، زیرا به مدت هزار

۱. Mappa Mundi، بزرگ‌ترین نقشه جهان برجامانده از قرون وسطی حدود سال ۱۳۰۰ م. (همه پانوشته‌ها از مترجم است. — م.)

سال محوری که جهان به دور آن در گردش بود منطقه‌ای بود که بین شرق و غرب جای داشت و اروپا را به اقیانوس آرام پیوند می‌داد.

ممکن است میانه راه شرق و غرب، گستره‌ای میان کناره‌های شرقی دریای مدیترانه و دریای سیاه تا کوه‌های هیمالیا، مکان جغرافیایی مناسبی برای ارزیابی جهان به نظر نرسد. این منطقه امروزه کشورهایی را در بر می‌گیرد که دوردست و عجیب به نظر می‌رسند، مانند قزاقستان، ازبکستان، قرقیزستان، ترکمنستان، تاجیکستان و سرزمین‌های قفقاز، یا دارای حکومت‌های بی‌ثبات، ستیزه‌جو و خطرناک برای امنیت جهان‌اند، مانند افغانستان، عراق، سوریه و...، یا کشورهایی مانند روسیه و آذربایجان که نظام حکومتی دموکراتیک ندارند. به طور کلی این منطقه از شماری از کشورهایی تشکیل می‌شود که دولت‌هایشان شکست خورده‌اند یا به سوی شکست می‌روند، کشورهایی که در چنگ دیکتاتورهای قرار دارند که در انتخابات عمومی از رأی اکثریت غیرممکنی برخوردار می‌شوند، خانواده و دوستانشان کنترل بیشتر فعالیت‌های اقتصادی را در دست دارند، صاحب دارایی‌های هنگفت‌اند و از نفوذ سیاسی برخوردارند. در این منطقه حقوق بشر نادیده گرفته می‌شود، آزادی بیان در امور دینی، عقیدتی و جنسیتی محدود است و کنترل رسانه‌ها تعیین می‌کند چه موضوع‌هایی به آگاهی مردم برسد.^(۴)

به هر روی، اگرچه این کشورها از دید غربی‌ها عقب‌افتاده به نظر می‌رسند، نه تنها گمنام و عقب‌مانده نیستند بلکه پل بین شرق و غرب و میعادگاه تمدن‌ها هستند و در رابطه با آنچه در جهان می‌گذرد نه در حاشیه که در کانون آن جای دارند — همان‌طور که از آغاز تاریخ بوده‌اند. زادگاه تمدن‌ها همین منطقه است و به باور بسیاری انسان نیز همین‌جا خلق شد — باغ عدن، «که خدا با درختان چشم‌نواز و میوه‌های گوارا آفرید»، که همان دشت‌های بارور بین دو رود دجله و فرات است.^(۵)

در این سرزمین بین شرق و غرب بود که نزدیک به ۵۰۰۰ سال پیش شهرهای بزرگی بنا شد، شهرهایی مانند هاراپا و موهنجودارو در دره سند [در پنجاب امروز]^۱ که از شگفتی‌های جهان کهن بودند، ده‌ها هزار نفر جمعیت داشتند و خیابان‌هایشان به شبکه پیشرفته فاضلاب وصل بود. هزاران سال گذشت تا شهرهایی همانند آن‌ها در اروپا برپا شود.^(۶) کانون‌های بزرگ دیگر تمدن مانند بابل، نینوا، اوروک و اکد در میانرودان به خاطر شکوهشان و نوآوری در هنر معماری نامدار بودند. آن سوتر، جغرافیدانی چینی، بیش از دوهزار سال پیش، دریافت که مردم باکتریا^۲ کنار رود آمودریا (در شمال افغانستان امروز)، از توانایی

۱. قلاب‌هایی که در متن آمده اگر از نویسنده باشد، در پانویست مشخص شده؛ در غیر این صورت، قلاب از مترجم است.

۲. باکتریا نام قدیمی سرزمین میان رشته‌کوه‌های هندوکش و آمودریا، که مرکز آن باکتر (بلخ کنونی) بود؛ در کتیبه‌های ایرانی نام آن «باختری» ثبت شده است. دایره‌المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، ج ۱: باکتریا.

شگفت‌انگیزی در مذاکره و داد و ستد برخوردار بودند و در بازار پایتختش کالا‌های گوناگون فراوانی که از نقاط دوردست آورده می‌شد به فروش می‌رسید.^(۷)

در همین منطقه بود که دین‌های بزرگ دنیا، یهودیت، مسیحیت، اسلام، آیین‌های بودایی و هندو پدیدار گشت و به رقابت با یکدیگر برخاست، گروه زبان‌های گوناگون پیدا شد و زبان‌های هندو-اروپایی، سامی و چینی-تبتی در کنار زبان‌های آلتایی، ترکی و قفقازی رواج یافت. در این منطقه بود که امپراتوری‌های بزرگ برپا و سرنگون شد و تأثیر برخورد فرهنگ‌ها و رقابت‌ورزی‌ها هزاران فرسخ آن سوتر احساس شد. نگرستن به جهان از این منطقه راه‌های جدید را برای بررسی گذشته گشود و چشم‌اندازی از سرزمین‌هایی را پیش رو گذاشت که آن‌چنان به یکدیگر وابسته بودند که رویدادها در یک قاره بر قاره دیگر تأثیر می‌گذاشت. آنچه در استپ‌های آسیای مرکزی روی می‌داد در آفریقای شمالی احساس می‌شد؛ رخداد‌های بغداد در اسکندیناوی بازتاب داشت؛ کشف سرزمین‌های جدید در قاره آمریکا بهای کالاها در چین را تغییر می‌داد و سبب افزایش تقاضا برای خرید اسب در بازارهای شمال هند می‌شد.

آمدوشدها از شبکه راه‌هایی انجام می‌شد که به هر سو گسترده بود، از این راه بود که زایران و جنگاوران، چادرنشینان و بازرگانان گذر می‌کردند، کالاها و فراورده‌ها داد و ستد می‌شد و دیدگاه‌های تازه رد و بدل، گزیده و پیراسته می‌شد. اما این راه‌ها نه تنها گذرگاه نیک‌بختی که مرگ، خشونت، بیماری و سیاه‌بختی نیز بود. فردیناند فون ریشتهوفن، زمین‌شناس نامور آلمانی، در اواخر قرن نوزدهم این شبکه بزرگ ارتباطی را «راه‌های ابریشم» خواند، نامی که از آن زمان تاکنون باقی مانده است.^(۸)

کار این گذرگاه‌های ارتباطی که مردم و مکان‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد مانند عملکرد سیستم اعصاب بدن است که زیر پوست قرار دارد و با چشم دیده نمی‌شود و همان‌طور که کالبدشناسی نشان می‌دهد که بدن چگونه کار می‌کند، درک این ارتباط‌ها به ما فرصت می‌دهد دریابیم کارکرد جهان چگونه است. اما با وجود اهمیت فراوان این بخش از جهان تاریخ رایج آن را از یاد برده است. یکی از دلیل‌ها «ویژگی‌های شرقی» نامیده شده که از برداشت ناخوشایند و به‌شدت منفی از شرق، سرزمین‌هایی پس‌افتاده و دون‌مایه، سرچشمه می‌گیرد که ارزش بررسی و ارزیابی جدی ندارد.^(۹) دلیل دیگر این واقعیت است که روایت از گذشته آن‌چنان چیرگی یافته و جایگاهی محکم پیدا کرده که جایی برای منطقه‌ای که زمانی طولانی در حاشیه داستان فراز اروپا و جامعه غربی بی‌ربط شمرده می‌شد نگذاشته است.

امروزه جلال‌آباد و هرات در افغانستان، فلوجه و موصل در عراق، حمص و حلب در سوریه مترادف با افراط‌گرایی‌های دینی و فرقه‌گرایی‌های خشونت‌بار است. آنچه امروز

می‌گذرد گذشته را از یادها برده است، گذشت آن زمان که نام کابل باغ‌هایی را به خاطر می‌آورد که یادبود بابر بزرگ، بنیان‌گذار امپراتوری تیموریان هند، بود که این باغ‌ها را احداث و از آن‌ها مواظبت کرد. باغ وفا برکه‌ای داشت که وسط درختان نارنج و انار، در میان دشت شبدر، که بابر بسیار به آن می‌بالید، قرار داشت. بابر می‌گفت: «این جا بهترین نقطه باغ است و چشم‌انداز نارنج‌ها هنگامی که رنگ می‌گیرند بسیار زیباست. واقعا که باغ در بهترین جا احداث شده است!»^(۱۰)

به همین شکل، گمان امروز از ایران تاریخ شکوهمند گذشته آن را از دیدها پنهان کرده است؛ دورانی که ایران در خوش‌ذوقی در هر موردی، از گذاردن ظرف میوه سرشام تا مینیاتوره‌های بسیار زیبا به قلم نقاشان بی‌همتای کشور تا کاغذهایی که دانشوران استفاده می‌کردند، زبانزد بود. از کتابداری از مشهد با نام سیمی نیشابوری که حدود سال ۱۴۰۰م زندگی می‌کرد نوشته‌ای ارزشمند به جا مانده که در آن با دقت زیاد توصیه‌های شخصی آورده شده که مانند خودش به کتاب بسیار علاقه داشت. آن شخص مصرانه راهنمایی می‌کند که هر کس مایل به نوشتن است باید بداند که بهترین کاغذ برای خوشنویسی در دمشق، بغداد یا سمرقند تولید می‌شود. کاغذهایی که در جاهای دیگر ساخته می‌شود «در کل زمخت است، مرکب را پخش می‌کند و ناپایدار است». او توصیه می‌کند که بهتر است پیش از نوشتن با رنگدانه‌های کمرنگ کاغذ را رنگی کرد، «زیرا کاغذ سفید چشم را می‌زند و نمونه‌های خوشنویسی‌های استادانه‌ای که دیده شده همه روی کاغذهای رنگی نوشته شده است».^(۱۱)

شهرهایی که اکنون فقط نامی از آن‌ها باقی مانده روزگاری از مهم‌ترین شهرها بودند، مانند مرو که به گفته یک جغرافیدان قرن دهم م/چهارم ه.ق جایی بود «دلپسند، شگرف، زیبا، درخشان، پهناور و خوشایند» و «ام‌القر»؛ یاری که به گفته نویسنده دیگری در همان دوران آن‌چنان شکوهمند بود که «داماد زمین» و «زیباترین آفرینش» در جهان به شمار می‌آمد.^(۱۲) این شهرها که یکی پس از دیگری روی ستون فقرات آسیا بنا شده بود مانند رشته‌ای مروارید اقیانوس آرام را به دریای مدیترانه پیوند می‌داد.

شهرها یکدیگر را به تلاش برای پیشی گرفتن از هم وامی‌داشتند. رقابت بین فرمانروایان و بزرگان سبب معماری‌های بلندپروازانه و برپایی بناهای تماشایی بود. کتابخانه‌ها، پرستشگاه‌ها، کلیساها و رصدخانه‌هایی عظیم با توانایی اثرگذاری فرهنگی در سراسر منطقه پراکنده بود و قسطنطنیه را به دمشق، اصفهان، سمرقند، کابل و کاشغر پیوند می‌داد. این شهرها محل زندگی دانشورانی بودند که پیوسته زمینه موضوع‌های تخصصی خود را گسترده‌تر می‌کردند. امروزه فقط نام بعضی از آن‌ها به یاد مانده است، دانشورانی مانند ابن‌سینا، بیرونی، خوارزمی که نوابغی در حوزه‌های تخصصی‌شان مانند ستاره‌شناسی و

پزشکی و غیره بودند، اما بسیاری دیگر هم بودند که امروزه فراموش شده‌اند. قرن‌ها پیش از آغاز دوران مدرن و پیدایش دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج، هاروارد و ییل، کانون‌های روشنفکری و آموزش عالی نه در غرب که در شرق، در بغداد، بلخ، بخارا و سمرقند بود. دلیل آشکاری وجود دارد که چرا شهرها، مردمان و فرهنگ‌های سرزمین‌های واقع در راه‌های ابریشم پیشرفت کردند و گسترش یافتند: آن‌ها همراه با داد و ستد کالاها و رد و بدل کردن دیدگاه‌ها از یکدیگر می‌آموختند و ایده‌های همدیگر را به کار می‌گرفتند که سبب خیزش در فلسفه و دانش و گسترش زبان‌ها و دین‌ها می‌شد. پیشرفت ضروری بود، واقعیتی که دوهزار سال پیش یکی از پادشاهان دودمان جو/چو در شمال شرق چین، یکی از دورافتاده‌ترین نقاط آسیا، به‌خوبی از آن آگاه بود. وو-لینگ در سال ۳۰۷ ق.م اعلام کرد: «توانایی دنبال کردن راه گذشته برای پیشبرد دنیای امروز کافی نیست.»^(۱۳) فرمانروایان در گذشته از اهمیت همگام شدن با شرایط روز آگاه بودند.

اما در اوایل دوران مدرن، به دنبال دو سفر اکتشافی دریایی بزرگ در اواخر قرن پانزدهم میلادی، ورق برگشت: در فقط شش سال، در دهه ۱۴۹۰ م، پایه‌های دگرگونی شیوه کهن مبادله‌های مالی گذاشته شد. ابتدا کریستف کلمب از اقیانوس اطلس گذر کرد و راه را برای کشف دو سرزمین بزرگ ناشناخته تا آن زمان [آمریکای شمالی و جنوبی] و ارتباط آن با اروپا و سرزمین‌های فراتر را هموار ساخت و به دنبال آن و تنها چند سال بعد واسکو دو گاما توانست با کشتی جنوبی‌ترین بخش قاره آفریقا را با موفقیت دور بزند و از آن سو به هند برسد و این‌گونه راه دریایی جدیدی [دماغه امید نیک]^۱ پیدا کند. این کشف‌ها الگوی همکاری دوجانبه و شیوه داد و ستدها را تغییر داد و تأثیر شگرفی در میانگاه سیاست و اقتصاد جهان به جا گذاشت. ناگهان اروپای غربی از سرزمینی دورافتاده در گوشه‌ای از جهان به کانون ارتباطی ترابری و بازرگانی گسترده بدل شد و در جایگاه نقطه میانی جدید بین راه شرق و غرب قرار گرفت.

برخاستن اروپا آتش مبارزه خشونت‌بار برای به دست آوردن قدرت — و کنترل گذشته — را شعله‌ور ساخت. همچنان که دولت‌های رقیب با یکدیگر شاخ‌به‌شاخ می‌شدند، تاریخ دگرگون می‌شد تا رویدادها، موضوع‌ها و اندیشه‌هایی برجسته شود که بتوان در برخوردهای شدید ایدئولوژیک در کنار تلاش برای دست یافتن به منابع و چیرگی بر راه‌های آبی از آن‌ها بهره‌گیری کرد. سردیس سیاستمداران ارشد و فرماندهان، توگا به تن، ساخته شد تا به قهرمانان روم مانند شوند و بناهای باشکوهی به سبک معماری پرابهت کلاسیک برپا گردید تا وارثان مستقیم شکوه دنیای کهن شناخته شوند. تاریخ

۱. دماغه امید نیک در جنوبی‌ترین نقطه شبه‌جزیره کیپ، در تقریباً ۵۰ کیلومتری کیپ‌تاون یکی از سه پایتخت آفریقای جنوبی، قرار دارد.

دستکاری شد و از انحراف آن گفتاری سمج پا گرفت بر این که فراز غرب نه تنها طبیعی و اجتناب‌ناپذیر، بلکه ادامه آنچه بود که در گذشته [در اروپا] روی داده بود.

داستان‌های زیادی سبب شد که از دیدی دیگر به گذشته جهان بنگرم، اما یکی از آن‌ها به‌ویژه مهم‌ترین انگیزه من بود. بنا به اسطوره یونانی، زئوس خدای خدایان دو عقاب را از دو سر جهان به هوا رها کرد و به آن دو فرمان داد که به طرف یکدیگر پرواز کنند. در نقطه‌ای که این دو عقاب به هم رسیدند سنگ مقدس اُمفالوس^۱ (ناف جهان) نهاده شد تا از آن‌جا بتوان با خدایان ارتباط برقرار کرد. بعدها دریافتم که فیلسوف‌ها و روانکاوهای زیادی مجذوب مفهوم این سنگ شده‌اند.^(۱۴)

به یاد می‌آورم که وقتی برای اولین بار این داستان را شنیدم به نقشه‌ام خیره شدم و کنجکاو شدم بدانم آن دو عقاب در پروازشان کجا به هم رسیدند. مجسم کردم که یکی از آن‌ها از کناره غربی اقیانوس اطلس و دیگری از ساحل اقیانوس آرام در چین از راه سرزمین‌های داخلی به طرف هم پرواز کردند. هر کجا که انگشتانم را برای اندازه‌گیری فاصله برابر از شرق و غرب روی نقشه می‌گذاشتم، اگرچه نقطه دقیق رسیدن دو عقاب به یکدیگر جابه‌جا می‌شد، پیوسته جایی بین دریای سیاه و کوه‌های هیمالیا پیدا می‌شد. شب‌های زیادی بیدار ماندم، به نقشه روی دیوار اتاقم نگاه کردم و درباره عقاب‌های زئوس و نیز تاریخ آن بخش از جهان فکر کردم که هیچ‌گاه در کتاب‌هایی که خوانده بودم چیزی درباره آن نوشته نشده بود — و حتی نامی از آن‌ها برده نمی‌شد.

در گذشته‌ای نه‌چندان دور اروپایی‌ها آسیا را به سه بخش گسترده تقسیم کردند: خاور نزدیک، خاورمیانه و خاور دور. اما بزرگ‌تر که شدم، هر بار که درباره مسائل جاری می‌خواندم یا می‌شنیدم، به نظرم می‌رسید که معنی و حتی موقعیت جغرافیایی دومین بخش از این تقسیم‌بندی، یعنی خاورمیانه، تغییر کرده است، زیرا اکنون خاورمیانه منطقه‌ای است که فقط اسرائیل، فلسطین و کشورهای همجوار و گاهی خلیج فارس را در بر می‌گیرد. از سوی دیگر، درک نمی‌کردم چرا پیوسته گفته می‌شد خاستگاه تمدن کناره‌های دریای مدیترانه است، در حالی که به‌خوبی روشن بود که زادگاه واقعی تمدن آن منطقه نبود. مدیترانه، به معنی وسط زمین، دریایی که اروپا را از آفریقای شمالی جدا می‌کرد، ممکن نبود مرکز جهان باشد. مرکز جهان مکانی بود که در قلب آسیا جای داشت. امید من این است که بتوانم دیگران را ترغیب کنم درباره مردم و مکان‌هایی که دانشوران نسل‌های پی‌درپی نادیده گرفته بودند مطالعه کنند و در پی آن راه را برای پرسش‌های نو و زمینه‌های جدید پژوهش باز کنند. امیدوارم سبب پیش کشیدن پرسش‌های تازه درباره

1. omphalos

گذشته شوم و باعث شوم شواهد کهنه تاریخی که نادرست بودن آن آشکار شده است به چالش کشیده شود و مورد بررسی دقیق قرار گیرد. اما مهم‌تر از همه، امیدوارم به خوانندگان این کتاب این انگیزه را بدهم که با نگاهی نو به تاریخ بنگرند.

دانشگاه آکسفورد، کالج وستر
آوریل ۲۰۱۵

یادداشت‌ها

1. E. Wolf, *Europe and the People without History* (Berkeley, 1982), p. 5.
2. A. Herrman, "Die älteste türkische Weltkarte (1076 n. Chr)," *Imago Mundi* 1.1 (1935), 21-8, and also Maḥmud al-Kashghari, *Dīwān lughāt al-turk: Compendium of the Turkic Dialects*, ed. and tr. R. Dankhoff and J. Kelly, 3 vols (Cambridge, MA, 1982-85), 1, pp. 82-3.
برای آگاهی از موقعیت جغرافیایی شهر بنگرید به:
V. Goryacheva, *Srednevekovije gorodskie tsentry i arkhitekturnye ansambl i Kirgizii* (Frunze, 1983), esp. pp. 54-61.
۳. برای آگاهی از تقاضای روزافزون برای کالاهای تجملی چینی برای نمونه بنگرید به:
Credit Lyonnais Securities Asia, *Dipped in Gold: Luxury Lifestyles in China* (2011);
درباره کالاهای هندی بنگرید به:
Ministry of Home Affairs, *Houselisting and Housing Census Data* (New Delhi, 2012).
۴. برای نمونه بنگرید به:
Transparency International, *Corruption Perception Index 2013* (www.transparency.org); Reporters without Borders, *World Press Freedom Index 2013-2014* (www.rsf.org); Human Rights Watch, *World Report 2014* (www.hrw.org).
5. Genesis 2:8-9.
برای آگاهی از گمانه‌زنی‌ها درباره موقعیت مکانی باغ عدن بنگرید به:
J. Dulumeau, *History of Paradise: The Garden of Eden in Myth and Tradition* (New York, 1995).
۶. برای آگاهی از موهنجودارو و دیگر محوطه‌ها بنگرید به:
J. Kenoyer, *Ancient Cities of the Indus Valley* (Oxford, 1998).
7. *Records of the Grand Historian by Sima Qian, Han Dynasty*, tr. B. Watson, 2 vols (rev. edn, New York, 1971), 123, 2, pp. 234-5.
8. F. von Richthofen, "Über die zentralasiatischen Seidenstrassen bis zum 2. Jahrhundert. n. Chr.," *Verhandlungen der Gesellschaft für Erdkunde zu Berlin* 4 (1877), 96-122.
9. E. Said, *Orientalism* (New York, 1978).
همچنین به واکنش به شدت مثبت و رمانتیک برخی متفکران فرانسوی از جمله فوکو، سارتر و گدار به شرق و به‌ویژه چین توجه کنید.
R. Wolin, *French Intellectuals, the Cultural Revolution and the Legacy of the 1960s: The Wind from the East* (Princeton, 2010).
10. Bābur-Nāma, tr. W. Thackston, *Memoirs of Babur, Prince and Emperor* (London, 2006), pp. 173-4.
11. W. Thackston, "Treatise on Calligraphic Arts: A Disquisition on Paper, Colors, Inks and Pens by Simi of Nishapur," in M. Mazzaoui and V. Moreen (eds), *Intellectual Studies on Islam: Essays Written in Honor of Martin B. Dickinson* (Salt Lake City, 1990), p. 219.
12. Al-Muqaddasī, *Aḥsanu-t-taqāsīm fi ma'rifati-l-aqālīm*, tr. B. Collins, *Best Division of Knowledge*

(Reading, 2001), p. 252; Ibn al-Faḥīh, *Kitāb al-buldān*, tr. P. Lunde and C. Stone, "Book of Countries," in *Ibn Fadlan and the Land of Darkness: Arab Travellers in the Far North* (London, 2011), p. 113.

۱۳. به نقل از:

N. di Cosmo, *Ancient China and its Enemies: The Rise of Nomadic Power in East Asian History* (Cambridge, 2002), p. 137.

۱۴. برای نمونه بنگرید به:

S. Freud, *The Interpretation of Dreams*, ed. J. Strachey (New York, 1965), p. 564; J. Derrida, *Résistances de la psychanalyse* (Paris, 1996), pp. 8-14.

برپایی راه ابریشم

از زمان‌های بسیار دور مرکز آسیا خاستگاه امپراتوری‌های گوناگون بود. زمین‌های آبرفتی میانرودان [بین‌النهرین] که از دجله و فرات آبیاری می‌شد گستره‌های مناسبی برای برداشتن نخستین گام‌ها به سوی تمدن بود — در این منطقه بود که اولین آبادی‌ها و پس از آن شهرها به وجود آمدند. کشاورزی روشمند در سراسر میانرودان و در «هلال حاصلخیز» شکل گرفت و توسعه یافت. هلال حاصلخیز با خاک بسیار غنی و دسترسی به آب فراوان سرزمین‌های ساحلی خلیج فارس تا کرانه دریای مدیترانه را در بر می‌گرفت. در همین جا بود که حدود چهارهزار سال پیش حمورابی، پادشاه بابل، برای اولین بار در تاریخ فرمان به نوشتن قانونی داد که وظایف شهروندان را روشن می‌کرد و مجازات‌های سختی برای سرپیچی از قوانین مقرر می‌داشت.^(۱)

پادشاهی‌ها و امپراتوری‌های گوناگونی در این منطقه به پا خاستند، اما بزرگ‌ترین آن‌ها امپراتوری هخامنشی بود. در قرن ششم پیش از میلاد پارس‌ها از زادبومشان در جنوب ایران امروز قلمروشان را با شتاب گسترش دادند، بر همسایگان خود چیره شدند، تا کرانه‌های دریای اژه پیشروی کردند، مصر را گرفتند و در شرق تا دامنه‌های هیمالیا پیش رفتند. بنا به گفته هروودوت، تاریخ‌نویس یونانی، پیروزی‌های پارسیان بیشتر وامدار فراخی دیدگاهشان بود. هروودوت می‌نویسد: «پارس‌ها بسیار آماده پذیرش راه و روش زندگی بیگانگان‌اند.» پارس‌ها چنانچه درمی‌یافتند که سبک پوشش دشمن شکست‌خورده‌شان بهتر از آن‌هاست، شیوه لباس پوشیدنشان را رها می‌کردند، و به این ترتیب زمانی پوشش مادها و زمانی هم پوشش مصری‌ها را برگزیدند.^(۲)

پذیرش ایده‌ها و شیوه‌های نو از مهم‌ترین دلایل توانایی پارسیان در برپایی نظامی بود که با به کار گرفتن آن می‌توانستند امپراتوری‌شان را که از ملت‌های گوناگون تشکیل شده بود به آسانی اداره کنند. دیوانسالارهای فرهیخته با شایستگی اداره امور روزانه امپراتوری را در دست داشتند. همه‌چیز از پرداخت دستمزد به خدمتگزاران دربار تا ارزیابی کیفیت و کمیت کالاها که در بازار خرید و فروش می‌شد نوشته می‌شد. نگهداری و بازسازی راه‌های سراسر امپراتوری هخامنشی که سبب رشک دیگر کشورهای جهان باستان بود نیز به عهده همین دبیران بود.^(۳)

شبکه راه‌هایی که کرانه‌های آسیای صغیر را به بابل، شوش و پارسه [تخت‌جمشید] می‌رساند چنان بود که چاه‌ها می‌توانستند فاصله بیش از ۲۵۰۰ کیلومتر را فقط در یک هفته طی کنند، دستاوردی که سبب شگفتی هرودوت بود. تاریخ‌نویس یونانی نوشت که نه برف، نه باران، نه گرما و نه تاریکی نمی‌توانست سبب کندی رساندن پیام‌ها شود.^(۴) سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی و پیشرفت در روش‌های جدید آبیاری برای بهبود و افزایش فراورده‌های کشاورزی باعث بزرگ‌تر شدن شهرها و افزایش جمعیت شد. نیاز مردم به خواربار نه تنها از کشتزارهای دو سوی رودهای دجله و فرات بلکه از دره‌های پیرامون رودهای آمودریا و سیردریا، و پس از فتح مصر در سال ۵۲۵ ق.م از دلتای رود نیل تأمین می‌شد. ایران سرزمین فراوانی‌ها بود که دریای مدیترانه را به قلب آسیا پیوند می‌داد. همچنان که سنگ‌نوشته‌های بیستون به سه زبان بیان می‌کند، امپراتوری هخامنشی خود را چراغ راهنمای استواری و دادگری می‌دانست. داریوش بزرگ، یکی از نامدارترین فرمانروایان ایران، به سه زبان فارسی، ایلامی و اکدی در سنگ‌نوشته می‌گوید که چگونه شورش‌ها و قیام‌ها را سرکوب کرد، یورش بیگانگان را پس زد، و به ناتوان و نیرومند ستم نکرد. داریوش در سنگ‌نوشته فرمان می‌دهد کشور را در امان داشته باشید، با مردم به راستی رفتار کنید که دادگری سنگ‌بنای هر پادشاهی‌ای است.^(۵) مدارای هخامنشیان با اقلیت‌ها پرآوازه بود، یک فرمانروای ایرانی [کوروش] «منجی» خوانده شد، کسی که به سبب سیاست‌هایش از جمله آزاد کردن یهودیان از تبعید در بابل برگزیده خداوند و آمرزیده نامیده شد.^(۶)

بازرگانی در ایران باستان شکوفا شد، درآمدی که از دادوستد به دست می‌آمد فرمانروایان را قادر می‌ساخت هزینه جنگ‌های تازه را بپردازند و با گرفتن سرزمین‌های بیشتر منابع درآمد امپراتوری را افزایش دهند. فرمانروایان توانگر همچنین می‌توانستند علاقه فراوان و زبانزدشان به زیبایی و شکوه را اغنا کنند. بناهای باشکوه در شهرهای بزرگ بابل، تخت‌جمشید، پاسارگاد و شوش برپا شد. داریوش در شوش کاخی ساخت که در تزیین آن بهترین نوع نقره و آبنوس از مصر، چوب سرو آزاد از لبنان، طلای خالص از باکتریا، لاجورد و سنگرف از سغد، فیروزه از خوارزم و عاج از هند به کار رفته بود.^(۷) ایرانیان به علاقه به شادمانی معروف بودند و به گفته هرودوت فقط کافی بود درباره یک تجمل جدید بشنوند تا از ته دل خواستار آن شوند.^(۸)

پیامد این رفاه مالی همگانی ارتشی پرتکاپو بود که نه تنها مرزهای کشور را گسترش می‌داد بلکه پاسدار همان مرزها هم بود. ایران از سوی شمال با مشکل همیشگی چادرنشینان روبه‌رو بود که با دام‌هایشان در علفزارهای نیمه‌خشک یا استپ‌ها که از دریای سیاه تا آسیای مرکزی و سرزمین مغول‌ها گسترش داشت می‌زیستند. این چادرنشینان به درنده‌خویی مشهور بودند، گفته می‌شد آن‌ها خون دشمنانشان را

می‌نوشتند و از پوست سرشان لباس درست می‌کنند، و گاهی گوشت تن پدران مرده خود را می‌خورند. رابطه با این چادرنشینان پیچیده بود، زیرا با این‌که آن‌ها به بی‌نظمی و پیش‌بینی‌ناپذیری معروف بودند، طرف معامله مهمی در تجارت چهارپایان به‌ویژه اسب‌های خوب به شمار می‌آمدند. در همان حال این مردم می‌توانستند فاجعه‌آفرین باشند، مانند زمانی‌که کوروش کبیر، بنیان‌گذار شاهنشاهی هخامنشی در قرن ششم پیش از میلاد، در جنگ برای مطیع کردن سکاها کشته شد، آن‌ها سر بریده‌اش را در مشکی پر از خون نهادند و گرداندند تا، به گفته نویسنده‌ای، تشنگی‌اش برای قدرت که الهام‌بخش او در کشورگشایی بود سیراب شود.^(۹)

به هر روی، این شکستی نادر بود که مانع گسترش قلمرو شاهنشاهی هخامنشیان نشد. جنگاوران یونانی با نگاهی آمیخته به ترس و ستایش به شرق چشم دوخته بودند تا از ایرانیان رزم‌آرایی بیاموزند و از فناوری جنگی آن‌ها بهره گیرند. نمایشنامه‌نویسانی مانند آیسخولوس پیروزی بر پارسیان را شایسته جشن گرفتن و نشانه توانایی رزمی یونانیان و مهر خدایان می‌پنداشتند و ایستادگی پهلوانانه یونانیان در برابر تجاوز به سرزمینشان را در ادبیات و نمایشنامه‌های حماسی یونانی ارج می‌نهادند.^(۱۰)

دیونوسوس [خدای شراب و باروری] در سرآغاز نمایشنامه باکانت‌ها^۱ نوشته ائوریپیدس می‌گوید: «به یونان آمده‌ام، از شرق با ثروت افسانه‌ای‌اش»، جایی که خورشید در دشت‌های پارس می‌درخشد، جایی که شهرهای باکتریا با باروهایش در امان است، جایی که برج‌های دیده‌بانی زیبا و خوش‌ساخت بر سرزمین‌های ساحلی مشرف است. حتی پیش از «رقصیدن» با خدایان در یونان، دیونوسوس توانایی‌اش را در نمایش رمز و رازهای آسیا، و شرق، نشان داده بود.^(۱۱)

هیچ‌کس به اندازه اسکندر مقدونی شیفته چنین داستان‌هایی نبود. او پس از کشته شدن پدرش فیلیپ، پادشاه باکیاست مقدونیه، در سال ۳۳۶ ق.م به پادشاهی آن کشور رسید و از همان ابتدای کار شک نبود که جنگاور جوان در جستجوی ناموری به کدام سو روی می‌آورد. اسکندر حتی لحظه‌ای به اروپا ننگریست، که چیزی برای گرفتن نداشت: نه شهری، نه تمدنی، نه ارجی، و نه پاداشی. از دید اسکندر و از دید همه یونانیان باستان، فرهنگ، نوآوری، فرصت — و نیز خطر — در شرق بود. جای شگفتی نیست که چشم اسکندر به سوی بزرگ‌ترین قدرت در جهان باستان خیره شده بود: ایران.

پس از کنار زدن فرمانداران ایرانی مصر در یورش برق‌آسا در سال ۳۳۱ ق.م، اسکندر برای حمله به قلب امپراتوری ایران به راه افتاد. مقابله سرنوشت‌ساز در پاییز ۳۳۱ ق.م در دشت

1. *Bacchae*

گوگمل (نزدیک شهر اربیل در کردستان عراق امروز) رخ داد که طی آن اسکندر توانست شکست سختی به سپاهیان پرشمارتر ایران به فرماندهی داریوش سوم وارد کند — شاید پیروزی اسکندر یک دلیلش آن بود که پس از خواب عمیق شبانه کاملاً استراحت کرده بود. به گفته پلوتارک، اسکندر همواره به استراحت پیش از درگیری با دشمن اصرار داشت و ظاهراً آن شب چنان خوابش سنگین بود که فرماندهان نگرانش مجبور شدند تکانش دهند تا بیدار شود. اسکندر زره دلخواهش را به تن و کلاهخودی فاخر به سر کرد که آن‌چنان پرداخت شده بود که «مانند نقره پالوده می‌درخشید»، سپس با شمشیری مورد اطمینان در دست راستش نیروهایش را به سوی پیروزی‌ای پیش برد که دروازه‌های یک امپراتوری را به رویش باز کرد.^(۱۲)

اسکندر نزد ارسطو درس خوانده بود و از همان آغاز چشم امید همگان به فرمانروایی او دوخته شده بود. اسکندر اطرافیانش را دلسرد نکرد. پس از شکست سخت ایرانیان در گوگمل، فرمانده مقدونی به سوی شرق پیشروی کرد و همچنان که سرزمین‌های رقیبان شکست‌خورده‌اش را می‌گرفت، شهرها یکی پس از دیگری تسلیم او می‌شدند. قلمروهای پهناور با ثروت و زیبایی افسانه‌ای به دست قهرمان جوان افتاد. بابل تسلیم شد، اهالی شهر مسیر ورود اسکندر را با گل و تاج گل فرش کردند، ظرف‌های نقره پر از عطر و بخور در دو طرف جاده گذاشتند و شیر و پلنگ برای پیشکش به او آوردند.^(۱۳) چندی نگذشت که همه نقاط در درازای «راه شاهی» که شهرهای اصلی امپراتوری ایران را به یکدیگر پیوند می‌داد و شبکه‌های ارتباطاتی که کرانه‌های آسیای صغیر را به آسیای مرکزی وصل می‌کرد به دست اسکندر و سپاهیان‌اش افتاد.

گروهی از تاریخ‌پژوهان امروزی اسکندر را «جوانی مست و لاابالی» می‌خوانند و رد می‌کنند، اما ظاهراً شیوه برخورد او با مردمان شکست‌خورده و قلمروهای فتح‌شده تا حد شگفت‌انگیزی با ملاحظه بود.^(۱۴) اسکندر در برابر باورهای دینی و شیوه دینداری مردم بومی با مدارا و احترام رفتار می‌کرد: برای نمونه، هنگامی که به او خبر دادند به آرامگاه کوروش آسیب رسانده‌اند و به آن بی‌حرمتی کرده‌اند، برآشفته و دستور داد نه تنها آن جایگاه پراچ بازسازی شود بلکه کسانی که به این کار زشت دست زده بودند تنبیه شوند.^(۱۵) داریوش سوم سرانجام به دست یکی از سردارانش [بسوس، والی بلخ] کشته شد، پس از پیدا شدن جسد که در ارابه‌ای انداخته شده بود، اسکندر فرمان داد آیین سوگواری در شأن جایگاهش برای او برگزار شود و کنار آرامگاه نیاکان‌ش به خاک سپرده شود.^(۱۶)

اسکندر به پشتوانه بزرگان محلی توانست سرزمین‌های بیشتری زیر فرمان خود بیاورد. ظاهراً او گفته بود: «اگر نخواهیم فقط از آسیا گذر کنیم بلکه آن را نگه داریم، باید به این مردمان مهربانی و بخشایش نشان دهیم. وفاداری آن‌هاست که امپراتوری ما را باثبات و پایدار می‌کند.»^(۱۷) دبیران و مقامات محلی سر کارهای خود ماندند تا سرزمین‌های فتح‌شده

را اداره کنند. اسکندر عنوان‌های پارسی برای خودش برگزید و لباس ایرانی پوشید تا نشان دهد آداب و رسوم ایرانیان را پذیرفته است. او مشتاق بود خود را نه یک فاتح مهاجم بلکه وارث فرمانروایی سرزمینی باستانی جلوه دهد — کارهای اسکندر با ریشخند کسانی همراه بود که می‌گفتند سردار مقدونی باعث بدبختی مردم شده و خاک ایران را به خون‌های فراوانی که ریخته آغشته است.^(۱۸)

نکته بسیار مهم و درخور توجه این است که بیشتر اطلاعات ما درباره جنگ‌های اسکندر، پیروزی‌ها و سیاستش از تاریخ‌نگارانی است که پس از دوران او این رویدادها را نوشته‌اند و برداشتشان از دستاوردهای سردار جوان بسیار آرمان‌گرایانه و همراه با شور و هیجان نفسگیر است.^(۱۹) به هر روی، حتی اگر به این نوشته‌ها درباره سرنگونی شاهنشاهی ایران با احتیاط نگریسته شود، سرعت پیشروی اسکندر در شرق به‌خودی‌خود گویاست. اسکندر شهرسازی پرتوان بود و معمولاً این شهرها را به نام خود می‌خواند، مانند هرات (اسکندریه آریا)، قندهار (اسکندریه آراخوسیا) و بگرام (اسکندریه قفقاز). این شهرها که ایستگاه‌های بین‌راهی بود — و در تقویت شهرهای دیگر در بخش‌های شمالی‌تر تا دره فرغانه نقش مهمی داشت — روی ستون فقرات آسیا بنا شده بود.

شهرهای جدید با توان دفاعی و پایگاه‌ها و دژهای مستقل در درجه اول برای پس زدن یورش‌های قبیله‌های چادرنشین استپ‌ها بنا شده بودند که در حمله‌های ویرانگر به آبادی‌ها و حومه شهرها مهارت داشتند. هدف اسکندر از ساخت پایگاه‌های نظامی دفاع از سرزمین‌های تازه فتح‌شده بود. همین طرح و به همین منظور و دقیقاً در همین زمان در شرق از سوی چینی‌ها برای دفاع از دنیای متمدن (هواکسیا)^۱ در برابر تهاجم استپ‌نشین‌ها به اجرا گذاشته شده بود. طرح فشرده ساخت‌وسازها شبکه‌ای از استحکامات نظامی را در بر می‌گرفت که سرانجام به نام دیوار بزرگ چین شناخته شد، اصل دفاعی‌ای که اسکندر هم پذیرفته بود: گسترش بدون برج و باروی دفاعی بی‌فایده است.^(۲۰)

در قرن چهارم ق.م اسکندر همچنان بدون درنگ به لشکرکشی‌هایش ادامه می‌داد و در گذر از هندوکش و دره سند پیوسته پادگان‌های نظامی جدید برپا می‌کرد — اگرچه در این زمان با هیاهوی اعتراض‌آمیز نیروهای دلتنگ وطن و خسته‌اش روبه‌رو بود. دستاوردهای نظامی اسکندر، تا زمانی که در سال ۳۲۳ ق.م در بابل در سی و دوسالگی در شرایطی مبهم درگذشت، بسیار هیجان‌انگیز، و سرعت و گستره پیروزی‌هایش شگفتی‌آور بود.^(۲۱) اما چیزی که به اندازه موفقیت‌های نظامی‌اش مهم بود — ولی معمولاً نادیده گرفته

می‌شد — میراثی بود که بر جا گذاشت، و این که چگونه تمدن یونانی با تمدن‌های ایرانی، هندی، آسیای مرکزی و سرانجام تمدن چینی آمیخته شد.

پس از درگذشت ناگهانی اسکندر مدتی بین سرداران ارشدش کشمکش‌های سخت درگرفت، اما چیزی نگذشت که از نیمه شرقی قلمرو جدید، رهبری به نام سلوکوس برخاست که در شمال مقدونیه زاده شده بود و در همه جنگ‌های مهم اسکندر را همراهی کرده بود. فقط چند سال پس از مرگ اسکندر، سلوکوس فرمانروای سرزمین‌های بین رود دجله تا رود سند شد، قلمروی آن‌چنان وسیع که بیشتر به امپراتوری شبیه بود تا کشور پادشاهی. سلوکوس سرانجام سلسله‌ای بنیان گذارد که سلوکیان خوانده شد و نزدیک به سه قرن ادامه یافت.^(۲۲) پیروزی‌ها و میراث اسکندر را اغلب درخشان اما زودگذر می‌دانند. اما دستاوردهای اسکندر گذرا نبود، آنچه از او به جا ماند آغاز فصلی تازه در تاریخ سرزمین‌هایی بود که از دریای مدیترانه تا کوه‌های هیمالیا گسترش داشت. ده‌ها سال پس از مرگ اسکندر، برنامه‌هلینیستی کردن منطقه به تدریج اما بی‌وقفه ادامه یافت و افکار، فرهنگ و هنر، و نمادهای یونان باستان وارد شرق شد. نسل‌های بعدی سرداران سپاه اسکندر هرگز سرزمین نیاکان خود را از یاد نبردند و پیوسته بر یونانی بودنشان تأکید داشتند، برای نمونه می‌توان از طرح‌های روی سکه‌هایی یاد کرد که در شهرهای بزرگ در نقاط استراتژیک و مهم سر راه‌های بازرگانی یا در کانون‌های پرتکاپوی کشاورزی ضرب می‌شد. نقش روی این سکه‌ها یکسان شده بود، در یک روی سکه نقش نیم‌رخ فرمانروای یونانی با نیم‌تاج روی جعد مو دیده می‌شد که مانند اسکندر به طرف راست می‌نگریست و در طرف دیگر سکه چهره آپولون/آپولو [از خدایان یونانی] نقش شده بود که با حروف یونانی شناسایی می‌شد.^(۲۳)

زبان و خط یونانی در همه نقاط آسیای مرکزی و دره سند شنیده و دیده می‌شد. در آی‌خانم در شمال افغانستان — شهری جدید که سلوکی‌ها بنیان گذاشته بودند — اندرزهایی از دلفی^۱ روی بنای یادبودی حک شده بود:

در کودکی خوش‌رفتار باش،
در نوجوانی خودمهار باش،
در بزرگسالی دادگر باش،
در سالخوردگی خردمند باش،
در حال مرگ رنجور نباش.^(۲۴)

بیش از صد سال پس از مرگ اسکندر، حدود سال ۲۰۰ ق.م، رسیدهای مالیاتی و

۱. Delphi، در اسطوره یونانی نشستگاه مهم‌ترین پیشگوی دوران باستان که در تصمیم‌گیری‌های مهم با او مشورت می‌شد.

دستک‌های مربوط به دستمزد سربازان در باکتریا نشان می‌دهد که یونانی هنوز زبان روزمره دیوانسالاران بود.^(۲۵) در واقع این زبان به عمق شبه‌قاره هند رخنه کرده بود. بعضی از فرمان‌های آشوکا، بزرگ‌ترین فرمانروای دودمان ماوریا و از اولین فرمانروایان هندی شبه‌قاره، برای درک مردم یونانی‌زبان قلمروش به یونانی ترجمه شده بود.^(۲۶)

جنب‌وجوش تبادلات فرهنگی همزمان با نزدیکی آسیا و اروپا به یکدیگر شگفت‌انگیز بود. مجسمه‌های بودا فقط زمانی ساخته و پدیدار شد که پرستش آپولون در دره گنداره^۱ و در غرب هند رواج گرفت. بوداییان که از استقبال مردم از کیش آپولون نگران شده بودند شروع به پدید آوردن تمثال‌هایی از دینشان کردند. در واقع نه تنها تاریخ پیدایش اولین مجسمه‌های بودا بلکه ظاهر شدن آن‌ها بین مردم نشان می‌دهد که بوداییان از تندیس‌های آپولون الهام گرفته بودند و این که تا چه اندازه شیوه زندگی یونانی‌ها در منطقه رخنه کرده بود. تا آن زمان بودایی‌ها تمثال‌هایی از آیینشان نداشتند و اما رقابت با کیش آپولون بود که آن‌ها را ناچار کرده بود واکنش نشان دهند و شیوه دینداری یونانی‌ها را به کار گیرند و نوآوری کنند.^(۲۷)

محراب‌های سنگی آراسته به نوشتار یونانی، نقش‌هایی از آپولون و مجسمه‌های بسیار کوچک زیبای عاج از اسکندر که در جنوب تاجیکستان امروز پیدا شده نشان می‌دهد نفوذ غرب تا کجا پیش رفته بود.^(۲۸) گمان برتری فرهنگی غرب نیز در همان زمان پا گرفت. برای نمونه، در هند از یونانی‌هایی که در آسیا زندگی می‌کردند به سبب توانایی‌های علمی‌شان ستایش می‌شد: در گارگی سَمهیتا^۲ آمده است: «آن‌ها ببرند، اما دانش ستاره‌شناسی را آن‌ها آورده‌اند و به همین دلیل باید آن‌ها را مانند خدایان گرامی داشت.»^(۲۹)

پلوتارک می‌نویسد به دستور اسکندر خدایان‌شناسی یونانی حتی در دورترین نقاط، مانند هند، آموزش داده می‌شد، و در نتیجه خدایان در آلمپیا در سراسر آسیا ارج داشتند. جوانان در ایران و جاهای دیگر با خواندن شعرهای هومر و «سرودهای تراژیک سوفوکلس و آئورپیدس» پرورش می‌یافتند، و مردم در دره سند زبان یونانی یاد می‌گرفتند.^(۳۰) شاید به همین دلیل است که وام‌گیری از زبان یونانی در آثار بزرگ ادبی هند دیده می‌شود و گفته می‌شود که در رامایانا^۳ شعر بلند حماسی که به سانسکریت نوشته شده، ربوده شدن بانو سیتا به دست راوانا از ایلیاد و اُدیسه هومر و یکسره از داستان فرار هلن با معشوقش پاریس به تروا الهام گرفته شده است. اثرگذاری و الهام‌بخشی دوسویه بود؛

۱. Gundhara، گنداره یا گاندهارا، شهر یا ایالتی باستانی در منطقه شمالی پاکستان و هند. این ایالت در فاصله قرن‌های دوم و سوم میلادی برچیده شد. آن را نباید با قندهار اشتباه کرد. دانشنامه دانش گستر، ویراست دوم، ج ۱۴: گنداره.

۲. Gārgī Samhitā، دو جزوه به زبان سانسکریت درباره زندگی کریشنا.

3. Rāmāyaṇa

برخی پژوهشگران مدعی‌اند که «اینید»^۱ از متون هندی از جمله مه‌بهاراتا^۲ الهام گرفته شده است.^(۳۱) مسافران، بازرگانان و زایران در رفت‌وآمدهایشان در شاهراه‌ها اندیشه‌ها، فرهنگ‌ها و داستان‌ها را از این سو به آن سو می‌بردند: کشورگشایی‌های اسکندر راه را برای باز شدن فکر مردم سرزمین‌های فتح‌شده هموار کرد، مردمی هم که در سرزمین‌های پیرامون و آن سوتر زندگی می‌کردند و با اندیشه‌ها و نقش‌ها و ایده‌های تازه در تماس بودند از این آزادی فکری بی‌بهره نماندند.

حتی روش و سنت زندگی در استپ‌های وحشی از این نفوذ برکنار نماند. اشیای زیبایی که در گورهای مردان عالی‌مرتبه در طلاتیه در شمال افغانستان پیدا شده نفوذ هنر یونانی، سبیریایی، هندی و سرزمین‌های فراتر را نشان می‌دهد. کالاهای زینتی با دام‌ها و اسب‌های چادرنشین‌ها معامله پایاپای می‌شد و گاهی برای برقراری صلح به جای خراج به آن‌ها داده می‌شد.^(۳۲)

آوردن استپ‌ها به درون جهان درهم‌تنیده و به هم پیوسته با بلندپروازی‌های روزافزون چین شتاب گرفت. در دوران فرمانروایی دودمان هان (۲۰۶ ق.م-۲۲۰ م) کشورگشایی‌ها سبب پس راندن مرزها و رسیدن به ناحیه‌ای شد که بعدها شی‌یو^۳ («منطقه غربی») خوانده شد، اما امروز شین جیانگ/سین کیانگ^۴ («سرزمین مرزی نو») نام دارد. این منطقه در آن سوی دالان گانسو قرار دارد، راهی به درازای حدود هزار کیلومتر که نواحی داخلی چین را به واحه دون‌هوانگ، شهری در حاشیه بیابان تاکلاماکان، پیوند می‌دهد. در این نقطه راه به دو سو، شمال و جنوب، می‌رفت که هر دو ناهموار و خطرناک بود و در کاشغر محل تلاقی رشته‌کوه‌های هیمالیا، کوهستان پامیر، رشته‌کوه‌های تین‌شان و هندوکش بار دیگر به هم می‌پیوست.^(۳۳)

گسترش افق‌های چین سبب پیوستن سرزمین‌های آسیایی به یکدیگر شد. پیش از آن، شبکه‌های راه‌های ارتباطی را قبیله‌های کوچ‌نشینی مانند یوئه‌چی و به‌ویژه شیونگ‌نو بسته بودند، آن‌ها نیز مانند سکاها در آسیای مرکزی پیوسته سبب نگرانی بودند، اما از طرف‌های مهم دادوستد چهارپایان و اسب‌ها هم بودند. تاریخ‌نگاران دوران فرمانروایی دودمان هان، در قرن دوم پیش از میلاد، از خرید ده‌ها هزار رأس دام از استپ‌نشینان گزارش می‌دهند.^(۳۴) تقاضای چینی‌ها برای اسب به منظور آماده نگه داشتن دائمی نیروهای نظامی کارآمد برای حفظ نظم در داخل کشور و رویارویی با یورش‌ها و شیخون‌های قبیله شیونگ‌نو یا قبیله‌های دیگر تمامی نداشت. اسب‌های منطقه غربی شین جیانگ بسیار گرانبها بودند و سران قبیله‌ها

۱. Aeneid، اننید شعر حماسی ۸۹۶، خطی از ویرژیل، شاعر روم باستان، بین سال‌های ۲۹ تا ۱۹ ق.م به لاتین سروده شد.

2. Mahābhārata

3. Xiyu

4. Xinjiang

می‌توانستند با فروش آن‌ها ثروت‌های هنگفتی به دست آورند. در معامله‌ای یک رئیس یوئه‌چی اسب‌هایی را با مقدار زیادی کالا مبادله کرد، بعد آن کالاها را فروخت و سرمایه‌اش را ده برابر کرد.^(۳۵)

اما مشهورترین و پربهاترین اسب‌ها در درهٔ فرغانه در دورترین نقطهٔ رشته‌کوه‌های باشکوه پامیر، بین شرق تاجیکستان و شمال‌شرق افغانستان امروز، پرورش می‌یافت. این اسب‌ها به‌ویژه به سبب استقامتشان معروف بودند. نویسندگان چینی آن‌ها را از نسل ازدها می‌دانستند و هانکسوما^۱ یا «خون عرق» می‌نامیدند، دلیل این نام رنگ سرخ عرق بدن این اسب‌ها بود که یا به علت وجود انگل بومی در بدنشان یا به دلیل پوست بسیار نازکشان بود که باعث می‌شد هنگام تاختن مویرگ‌های زیر پوست پاره شود و خونریزی کند. شماری از بهترین گونهٔ این اسب‌ها پرآوازه شدند و برایشان شعر سروده شد، مجسمه‌شان ساخته شد و فرمشان نقاشی شد. این اسب‌ها معمولاً تیان‌ما^۲ — مینوی یا آسمانی — خوانده می‌شدند^(۳۶) و گاهی همراه صاحب در گذشته‌شان به آن دنیا فرستاده می‌شدند: امپراتوری همراه با هشتاد اسب محبوبش دفن شد — مجسمهٔ دو اسب نر و یک جنگاور سفالی نگهبانان این آرامگاه بودند.^(۳۷)

رابطه با قبیلهٔ شیونگ‌نو که استپ‌های مغولستان و چمنزارهای شمال چین جولانگاهشان بود همیشه آسان نبود. تاریخ‌نگاران آن دوره دربارهٔ این قبیله نوشته‌اند که آن‌ها وحشی‌اند و از خوردن گوشت خام و نوشیدن خون ابا ندارند؛ یکی از این تاریخ‌نگاران نوشت به‌درستی که این‌ها مردمی‌اند که «آفریدگار آن‌ها را به حال خود رها کرده است».^(۳۸) چینی‌ها ترجیح می‌دادند برای پیشگیری از حملهٔ این مردمان به شهرهایشان باج بدهند. آن‌ها پی‌درپی نمایندگان برای دیدار با این چادرنشینان (کسانی که از کودکی یاد می‌گرفتند موش و پرنده و سپس روباه و خرگوش شکار کنند) روانه می‌کردند تا به نمایندگی از امپراتور مؤدبانه جویای حال رئیس بزرگ قبیله شوند.^(۳۹) نوعی سیستم رسمی پرداخت خراج شکل گرفت که به موجب آن در ازای صلح به چادرنشینان پیشکش‌های گرانبها مانند برنج، شراب و پارچه داده می‌شد. مهم‌ترین کالایی که چینی‌ها به قبیله‌نشینان می‌دادند پارچه‌های ابریشمی بود که به خاطر بافت و سبکی‌اش در دوخت آستر لحاف و لباس به کار برده می‌شد و برای آن‌ها بسیار باارزش بود. پارچه‌های ابریشمی همچنین نماد قدرت سیاسی و اجتماعی بود: روی هم پوشیدن لباس‌های ابریشمی گرانبها نه‌تنها نشان از اهمیت جایگاه چانیو^۳ (رئیس بزرگ قبیله‌ها) داشت، بلکه از پاداش‌هایی بود که او به اطرافیانش می‌داد.^(۴۰)

خراجی که برای حفظ صلح پرداخت می‌شد سنگین بود. برای نمونه، در سال اول پیش از میلاد، چینی‌ها ۳۰,۰۰۰ طاقه پارچهٔ ابریشم و تقریباً به همین اندازه مواد خام به اضافهٔ ۳۷۰ دست لباس به شیونگ‌نو پیشکش کردند.^(۴۱) بعضی از مقام‌های چینی باور

1. hanxue ma

2. tianma

3. chanyu

داشتند که علاقه زیاد چادر نشینان به کالاهای تجملی سرانجام باعث نابودی شان می‌شود. یک فرستادهٔ چینی بی‌پروا به رئیس قبیلهٔ شیونگ‌نو گفت که این دلبستگی به کالاهای چینی باعث دگرگونی روش زندگی آن‌ها می‌شود. او با اطمینان پیش‌بینی کرد که چین «سرانجام خواهد توانست بر همهٔ مردم شیونگ‌نو چیره شود».^(۴۲)

البته این فقط خوش‌بینی بود. در واقع سیاستی که باعث حفظ صلح و رابطهٔ خوب بین دو طرف بود هزینهٔ سنگین سیاسی و اقتصادی برای چین داشت: باج‌دهی باری گران و نشانه‌ای از ضعف سیاسی بود. سرانجام فرمانروایان هان در زمانی مناسب تصمیم گرفتند برای همیشه تکلیف خود را با قبیلهٔ شیونگ‌نو معلوم کنند. در ابتدای کار چینی‌ها در تلاشی هماهنگ کوشیدند سرزمین‌های حاصلخیز مناطق غربی شی‌یو را تصرف کنند؛ آن‌ها توانستند پس از ده سال جنگ‌های متمادی در سال ۱۱۹ ق.م سرانجام دالان گانسو را بگیرند و چادر نشینان را مجبور به عقب‌نشینی از آن ناحیه کنند. در غرب رشته‌کوه‌های پامیر و فراسوی آن دنیایی جدید وجود داشت. چین در را به سوی شبکهٔ راه‌های میان‌فاره‌ای باز کرد و در این لحظه اندیشهٔ «راه‌های ابریشم» پا گرفت. توسعهٔ چین باعث افزایش کنجکاوی برای فهم آنچه بیرون از مرزها می‌گذشت شد. کسانی مأمور بررسی و تهیهٔ گزارش دربارهٔ آن سوی کوه‌ها شدند. یکی از این گزارش‌های برجای‌مانده با عنوان شیجی (سندهای تاریخی) نوشتهٔ سیما چیان [سایما چیئن] پسر تایشی تاریخ‌نویس ارشد دربار امپراتوری است. این شخص پس از آن‌که جرئت کرد از جنگ‌سالار جوان بی‌باکی که نیروهایش در جنگ شکست خورده بودند دفاع کند با خواری از کار برکنار و عقیم شد، اما همچنان به کار نوشتن ادامه داد.^(۴۳) او با دقت آنچه دربارهٔ تاریخ، اقتصاد و سپاهیگری مردم درهٔ سند، ایران و آسیای مرکزی دریافته بود نوشت. بنا به نوشتهٔ او، کشورهای پادشاهی آسیای مرکزی ضعیف بودند و دلیل آن هم فشار چادر نشینان بر آن‌ها بود، مردمی که به دنبال جنگ‌هایشان با چین از سرزمین خود بیرون رانده شده و آواره شده بودند. سیما چیان می‌نویسد که مردمان این سرزمین‌ها «در به‌کارگیری سلاح ضعیف‌اند، اما در بازرگانی توانا و باهوش‌اند». بازار در پایتخت، باکترا [بلخ در افغانستان امروز]، غنی است و «هر گونه کالایی در آن‌جا داد و ستد می‌شود».^(۴۴)

برقراری رابطهٔ بازرگانی بین چین و جهان بیرون به‌کندی پیش می‌رفت. سفر در حاشیهٔ صحرای گبی به‌ویژه پس از گذر از ایستگاه مرزی دروازهٔ جید^۱ برای کاروان‌هایی که به سوی غرب می‌رفتند آسان نبود. کاروان‌ها چند راه خطرناک پیش رو داشتند: گذر

۱. Jade Gate، دروازهٔ جید یا «یشم» نام گذرگاهی در دیوار بزرگ چین بود که جادهٔ ابریشم از آن می‌گذشت و چین را به آسیای مرکزی وصل می‌کرد.

از واحه‌ای به واحه دیگر در بیابان تاکلاماکان یا عبور از گذرگاه‌های کوهستانی تین‌شان یا از گذرگاه‌های پامیر. مسافران ناچار به تحمل گرمای طاقت‌فرسا بودند — یکی از دلیل‌های پربها بودن شترهای باکتریایی یا باختری توانشان برای گذر از بیابان بود. بنا به نوشته‌ای این شترها نه تنها تحمل شرایط سخت بیابان را دارند بلکه می‌توانند کاروان را از بروز طوفان‌های مرگبار آگاه کنند، شترها «فوراً کنار یکدیگر می‌ایستادند و با هم خرناس می‌کشیدند» و این گونه بازرگانان و کاروان‌سالاران را از وقوع طوفان شن باخبر می‌کردند تا «بینی و دهان خود را با نم‌پوشانند». البته شترها جهت جریان باد را تشخیص نمی‌دادند. نوشته‌هایی از پیدا شدن لاشه‌های حیوانات و اسکلت‌های زیادی سر راه گذر کاروان‌ها به دست آمده است.^(۴۵) با وجود شرایط سخت سفر، سودی که بازرگانان به دست می‌آوردند بی‌گمان ارزش روبه‌رو شدن با خطر را داشته است. اگرچه بامبو [خیزران] و پارچه‌های سیچوان هزاران کیلومتر آن سوتر در بازارهای باکتريا پیدا می‌شد، در درجه نخست کاروان‌ها برای حمل کالاهای گرانبها و کمیاب این فاصله‌های طولانی را طی می‌کردند.^(۴۶)

مهم‌ترین کالایی که خرید و فروش می‌شد ابریشم بود. گذشته از علاقه چادرنشینان به پارچه‌های ابریشمی، ابریشم در جهان باستان استفاده مهم دیگری هم داشت. در دوران فرمانروایی خاندان هان، در کنار سکه و غلات از ابریشم هم برای پرداخت دستمزد سپاهیان استفاده می‌شد. از دید بسیاری، ابریشم بیشتر از سکه یا هر کالای دیگری اعتبار داشت، زیرا امکان ضرب سکه به اندازه کافی وجود نداشت، و افزون بر آن پول رایج در بعضی از نقاط کشور به کار نمی‌رفت؛ این مشکل به‌ویژه هنگام پرداخت دستمزد سپاهیان بروز می‌کرد که معمولاً محل خدمتشان نقاط دوردستی بود که سکه رایج کاربرد نداشت. غلات هم پس از مدتی خراب می‌شد. از این رو پیوسته از طاقه‌های ابریشم برای پرداخت دستمزد و یا گاهی برای جریمه کردن استفاده می‌شد. یکی از صومعه‌های بودایی از راهبانی که قوانین صومعه را زیر پا می‌گذاشتند پارچه ابریشم کفاره می‌گرفت.^(۴۷) ابریشم در همان حال که کالایی تجملی بود به ارز بین‌المللی هم بدل شده بود.

در همین زمان چین با وضع مقرراتی رسمی برای نظارت بر کار بازرگانانی که از بیرون چین می‌آمدند به تجارت در کشور سروسامان داد. مجموعه چشمگیری از ۳۵,۰۰۰ نوشته از شهر پادگانی شوان‌کوان، در نزدیکی دون‌هوانگ، گزارش دقیقی از فعالیت‌های روزانه در شهری در قسمت بالایی دالان گانسو ارائه می‌دهد. این نوشته‌ها که روی لوح‌هایی از بامبو یا چوب به جا مانده نشان می‌دهد که بیگانگانی که به چین می‌آمدند ناگزیر بودند از راه‌هایی که برای آن‌ها تعیین شده بود گذر کنند، برایشان گذرنامه صادر می‌شد و دایم سرشماری می‌شدند تا معلوم شود همه کسانی که وارد کشور شده‌اند

سرانجام به سرزمین‌های خود بازگشته‌اند. مانند دفترهای پذیرش در هتل‌های امروزی، در آن زمان در چین هم همه مشخصات مسافران ثبت می‌شد: چقدر خرج خوراک کردند، از کجا آمدند، عنوانشان چه بود و مقصد بعدی‌شان کجا بود.^(۴۸)

جمع‌آوری این اطلاعات برای این نبود که بیگانگان مورد سوءظن و زیر نظر بودند، بلکه به این دلیل بود که دقیقاً معلوم شود چه کسانی به چین می‌آمدند و چه کسانی خارج می‌شدند، در آن‌جا چه می‌کردند، و مهم‌تر از همه آن‌که ارزش کالایی که برای فروش به چین می‌آوردند برای دریافت مالیات گمرکی معلوم شود. قانون‌های پیشرفته برای کنترل رفت‌وآمد خارجی‌ها و اجرای آن نشان می‌دهد رفتار دربار امپراتوری چین در پایتخت، چانگ‌آن (شیان امروز) و پس از آن در قرن اول میلادی در لویانگ، با جهانی که هر آن جلو چشم‌هایش کوچک‌تر می‌شد چگونه بود.^(۴۹) گمان بر این است که جهانی شدن پدیده‌ای امروزی است، اما دوهزار سال پیش نیز جهانی شدن واقعی در زندگی مردم بود که با خود فرصت و دردسر به همراه داشت، و به پیشبرد فناوری هم کمک کرد.

جهانی شدن به این معنی بود که دگرگونی‌ها در یک نقطه از جهان سبب شده بود که هزاران کیلومتر آن سوتر تقاضا برای کالاهای گرانبها — و توانایی پرداخت بهای آن‌ها — افزایش یابد. در ایران بازماندگان سلوکوس در سال ۲۴۷ ق.م به دست ارشک، که تبارش مبهم است، سرنگون شدند. دودمان اشکانی قدرت را به دست گرفت و شروع به گسترش قلمرو فرمانروایی‌اش کرد. اشکانیان با بهره‌گیری هوشمندانه از تاریخ، اندیشه‌های ایرانی و یونانی را در هم آمیختند و از ترکیب آن هویتی جدید و پرمایه و یکپارچه به وجود آوردند که پیامدش ثبات و کامروایی ایران بود.^(۵۰)

اما آنچه در کنار دریای مدیترانه می‌گذشت اکنون انگیزه‌آفرین بود. شهری کوچک در جایی نه‌چندان قابل توجه در میانه ساحل غربی ایتالیا توانسته بود آهسته خود را از آبادی پس‌افتاده به قدرتی منطقه‌ای بدل کند و دولت‌شهرهای ساحلی را یکی پس از دیگری بگیرد و سرانجام بر تمام غرب دریای مدیترانه چیره شود. تا میانه قرن اول پیش از میلاد بلندپروازی‌های فرمانروایان روم به طور چشمگیری گسترش یافت و توجهشان سرسختانه روی شرق متمرکز شد.

رم دولتی شده بود که به دنبال چیرگی بر قدرت‌های دیگر بود، سپاهیگری و خشونت و کشتار را ستایش می‌کرد، مسابقه‌های گلادیاتورها سرگرمی اصلی همگان بود، و چیرگی بر مردم و سرزمین‌های بیگانه با خشونت جشن گرفته می‌شد. طاق‌های پیروزی که در سراسر شهر برپا می‌شد فتوحات نظامی روم را روزانه به شهروندان پرجنب‌وجوش یادآوری می‌کرد. سپاهیگری، بی‌باکی و عشق به شکوه و افتخار، سرسختانه به عنوان

ویژگی‌های شهری بلندپرواز که دامنه قدرتش پیوسته رو به گسترش بود ترویج می‌شد.^(۵۱) ستون فقرات قدرت روم سپاهش بود که با آموزش‌های نظامی سخت در جنگاوری بی‌همتا بود. از سربازان انتظار می‌رفت سی کیلومتر راه را در پنج ساعت بپیمایند و در همان حال دست‌کم بیست و پنج کیلو جنگ‌افزار با خود حمل کنند. ازدواج برای سربازان نه تنها پذیرفتنی نبود بلکه ممنوع بود تا آن‌ها فقط به یکدیگر وابسته باشند. سپاه رم با مردان جوان قوی، مشتاق و سخت‌آموزش‌دیده، با اعتماد کامل به توانایی‌هایشان و مطمئن از سرنوشتشان، تخته‌سنگی بود که روم روی آن استوار شده بود.^(۵۲)

فتح گُل (منطقه‌ای شامل فرانسه، فروبومان^۱ و بخش‌هایی از غرب آلمان امروز) در سال ۵۲ ق.م آن‌چنان غنیمتی برای روم به همراه داشت که بهای طلا در امپراتوری دستخوش نوسان شد.^(۵۳) سرانجام در اروپا سرزمینی برای گرفتن نمانده بود و آنچه فتح شده بود ارزش اقتصادی چندانی نداشت. آنچه امپراتوری‌ها را قدرتمند می‌ساخت داشتن شهرهای زیاد و به دست آوردن درآمد از راه گرفتن مالیات بود؛ آنچه آن‌ها را از نظر فرهنگی متمایز می‌کرد وجود صنعتگران و هنرمندان بود که شهروندان ثروتمند، که در رقابت با یکدیگر بودند، از نوآوری‌هایشان استقبال و از خود آن‌ها نیز حمایت می‌کردند. به نظر نمی‌رسید که فتح سرزمین‌هایی مانند بریتانیا برای امپراتوری روم سودآور باشد. پلمه‌هایی [لوح‌های سنگی] که سربازان از پادگان‌هایشان در بریتانیا برای خانواده‌هایشان در روم می‌فرستادند گواهی می‌دهد که این ایالت دورافتاده امپراتوری بی‌ثمر و کسل‌کننده بوده است.^(۵۴)

تبدیل روم از شهری کوچک به امپراتوری‌ای بزرگ ربطی به تسلط بر سرزمین‌های قاره اروپا نداشت که فاقد منابع و شهرهای درآمدزا و جمعیت مصرف‌کننده و مالیات‌دهنده بود. آنچه روم را به دورانی نو کشاند تغییر جهت به سوی مدیترانه شرقی و سرزمین‌های آن سوی دریا بود. کامروایی و شکوه روم نخست به دنبال گرفتن مصر و سپس رخنه به شرق — آسیا — امکان‌پذیر شد.

نزدیک به سیصد سال جانشینان بطلمیوس، از محافظان شخصی اسکندر مقدونی، بر مصر فرمانروایی کردند، مصر ثروت هنگفتی از کشت گسترده غله در سرزمین‌های اطراف نیل، که از بالا آمدن سالیانه آب رودخانه سیراب می‌شد، به دست می‌آورد. مقدار غله‌ای که برداشت می‌شد نه تنها برای مصرف داخلی کافی بود بلکه فروش مازاد فراوانش سبب شد که به گفته یکی از نویسندگان آن دوره اسکندریه، در دهانه نیل، با جمعیتی حدود ۳۰۰,۰۰۰ نفر در قرن اول پیش از میلاد بزرگ‌ترین شهر جهان آن روز شود.^(۵۵) کشتی‌های ویژه حمل غله با دقت زیر نظر بودند، ناخداها وظیفه داشتند پیش از بار زدن

۱. Low Countries، کشورهای سفلا یا فروبومان سرزمین پیرامون دلتای رود راین که امروز کشورهای هلند، بلژیک و لوکزامبورگ است.

دوبه‌هایشان سوگند امانتداری بخورند. پس از آن مأموری از دربار برگه مجوز به آن‌ها می‌داد و تنها پس از انجام دادن این تشریفات بود که بارگیری انجام می‌شد.^(۵۶)

مدت‌ها بود که چشم آزمند روم به مصر دوخته شده بود. پس از کشته شدن ژولیوس سزار، کلئوپاترا ملکه مصر درگیر کشمکش‌های سیاسی پیچیده‌ای بر سر قدرت شد و روم توانست از این وضع بهره‌گیری کند. پس از همکاری سرنوشت‌ساز با مارک آنتونی در جنگ با روم در آکتیوم در سال ۳۰ ق.م و شکست سردار روم، کلئوپاترا خود را با سپاهیان روم روبه‌رو دید که به فرماندهی اوکتاویوس، سرآمد همه سیاست‌بازان، به سوی اسکندریه پیشروی می‌کردند. پس از یک رشته تدبیرهای پدافندی بسیار کوتاه‌بینانه و ناکارآمدی‌های شرم‌آور، کلئوپاترا با خوردن زهر یا با نیش مار خودکشی کرد. مصر مانند میوه‌ای رسیده در دامن روم افتاد.^(۵۷) اوکتاویوس هنگام ترک روم برای لشکرکشی به مصر سردار جنگ اما در بازگشت فرمانروای بی‌چون‌وچرای روم بود. سنای روم کمی بعد برای قدردانی به او لقب جدید آوگوستوس داد و روم به امپراتوری بدل شد.

پیروزی بر مصر سرنوشت روم را دگرگون کرد. اکنون که روم کشتزارهای پهناور دره نیل را در چنگ داشت، بهای غله سقوط کرد و خانوارها که پول کمتری برای غله ارزان می‌پرداختند قدرت خرید بیشتری پیدا کردند. بهره پول از ۱۲ درصد به ۴ درصد کاهش یافت که باعث دسترسی مردم به پول ارزان و رشد شتابان اقتصاد و افزایش بهای خانه و زمین شد.^(۵۸) میزان درآمد خالص مردم چنان افزایش یافت که آوگوستوس توانست سطح توانایی مالی، از شرط‌های عضویت در سنا، را تا چهل درصد بالا ببرد.^(۵۹) آوگوستوس در تعریف از خودش می‌گفت وقتی آمد رم از آجر ساخته شده بود، هنگامی که می‌رفت شهر از مرمر بود.^(۶۰)

ثروت روزافزون روم به دنبال مصادره درآمدهای مالیاتی و منابع غنی مصر به دست می‌آمد. گروه‌هایی از بازرسان مالیاتی در سراسر مصر پراکنده بودند تا سیستم جدید مالیات سرانه را بر مردم، از شانزده تا شصت ساله، تحمیل کنند. فقط در مواردی ویژه برخی از مردم، مانند کاهنان، از پرداخت این مالیات، آن هم پس از آن‌که نامشان با دقت در دفتر معبد ثبت می‌شد، معاف بودند.^(۶۱) این معافیت بخشی از سیستمی بود که یک دانشور آن را «آپارتاید دوران باستان» خوانده است؛ به هر روی هدف از برقراری این سیستم مالیاتی فرستادن هرچه بیشتر پول به روم بود.^(۶۲)

همچنان که بازوچه‌های اختاپوس نظامی و اقتصادی روم درازتر می‌شد و به جاهای دورتر می‌رسید این روش دریافت مالیات هم به کار گرفته می‌شد. کمی پس از الحاق مصر، روم مأمورانی برای آمارگیری به یهودیه فرستاد تا مطمئن شود که گرفتن مالیات بر اساس بررسی‌های دقیق انجام می‌شود. اگر گمان شود که از روشی که در مصر به کار گرفته می‌شد در یهودیه هم استفاده می‌شد، می‌توان گفت همه تولدها و مرگ‌ها و نیز نام همه